



حافظه تاریخی شهر در رمان سماء قریبه من بیتنا

شکوه‌السادات حسینی^۱

استادیار مرکز اسناد فرهنگی آسیا، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

حافظه جان‌مایه هنر و ادبیات است. نویسندگان و هنرمندان با استفاده از زبان، ذهنیت متخیل خویش را برای مخاطبانشان بازنمایی یا به عبارتی ترجمه می‌کنند و مخاطبان در فرایند خوانش، دائماً در حال بازتولید دنیای ذهنی نویسنده و هنرمند در ذهن و خیال خویش‌اند. بدین ترتیب می‌توان ادعا کرد که آثار هنری و ادبی چیزی جز بازآفرینی مکرر حافظه نیست. انسجام تنگاتنگ اکنون و دیروز از طریق بازنمایی خاطرات، تکنیکی است که رمان‌نویس سوری، شهلا عجیلی، از آن در رمان سماء قریبه من بیتنا (آسمانی نزدیک خانه ما) (۲۰۱۵) استفاده نموده تا بتواند شهرش (حلب) و زادگاهش (رقه) در شمال سوریه را که حدود ۴ سال (از ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۷) پایتخت داعش بود و دستخوش ویرانی گسترده شد، زنده نگاه دارد. عجیلی در این رمان تصویری روشن از سوریه در دوران پیش و پس از جنگ ارائه نموده است. رمان اشارات تاریخی زیادی دارد و تلفیقی میان تاریخ و جغرافی، مردم‌شناسی و در جاهایی روانشناسی است و خرده‌داستان‌های فراوانی درباره مکان‌ها، شخصیت‌ها و خانواده‌های سرشناس این شهر دارد. پژوهش حاضر با استفاده از اندیشه‌های والتر بنیامین، که شهر را به مثابه متنی بی‌آغاز و بی‌پایان می‌بیند که فرد می‌تولند در هر جایی از آن متن قرار گیرد، به این نتیجه رسیده است که راوی/نویسنده همان سوژه پرسه‌زن بنیامین است که با بازآفرینی شهر تاریخی جنگ‌زده‌اش از لابه‌لای تخیلاتی مبتنی بر واقعیت؛ خواننده را به سطحی از ادراک درباره تجربه زیسته خود در شهر رسانده است که آن را نه صرفاً محلی برای سکونت شخصیت‌ها و مکانی برای وقوع رخدادها که کالبدی زنده و پویا و شخصیتی پایدار بداند که همواره در ذهن مردمان آن ماندگار خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: شهر، رمان عربی، والتر بنیامین، شهلا عجیلی، سماء قریبه من

یتنا

^۱ shokooh iran@yahoo.com

مقدمه

«تاریخ را فاتحان می‌نویسند، ولی هنر «تاریخ به روایت شکست‌خورندگان» است. (والتر بنیامین)

به‌رغم آن‌که از دیرباز تمدن‌های بزرگی در جهان وجود داشته و اصولاً نام تمدن از واژه «شهر» (مدینه) گرفته شده که بیانگر وضعیتی ثابت و مطمئن برای گروه‌های انسانی در مقاطعی از تاریخ و در بخش‌هایی از سرزمین‌هایی بوده است که این امکان را برای آن‌ها فراهم آورده تا به جای کوچ گسترده و دائمی برای به دست آوردن غذا و امنیت، در یک جا سکنی گزینند، اما می‌توان گفت یکی از نمودهای تمدن‌های بشری در عصر مدرن، پدیده «شهر» با تعاریف جدیدی است که اکنون را از گذشته تاریخ جدا می‌کند.

در واقع، شهرهای قدیمی به تدریج دستخوش تغییر و ویرانی شدند و با افزایش ساکنان آن‌ها در پی مهاجرت روستاییان به شهر که خود ره‌آورد مدرنیته بود، شهرهای جدید با نشانگان زندگی مدرن به‌وجود آمدند.

از نیمه‌های قرن نوزدهم، برخی نام‌آوران نظیر: بودلر^۱، بنیامین^۲ و زیمل^۳ تلاش کردند تجارب جدید مدرنیته را در شهرهای بزرگ توصیف کنند. بودلر توجه خود را بر پاریس دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ معطوف کرد و بنیامین با پروژه گذرگاه‌ها^۴ آن را ادامه داد (نک: فدرستون، ۱۳۹۹: ۱۹۸).

«اگرچه جنبش مدرنیسم در آغاز قرن بیستم میلادی کم‌ارزش شدن افراطی گذشته و توجه به تجارب روزآمد زندگی را به دنبال داشت، جریان‌ها و تمایلات رقیب، این تمایل را به چالش می‌کشاند که از جمله آن‌ها توجه به حافظه‌های خودزندگی‌نامه‌ای به‌مثابه راهی برای جستجوی خودآگاهی فردی است... از سوی دیگر، فرایند بیگانگی برخاسته از جریان مهاجرت‌های گسترده بین‌المللی (به دلایل نظامی، خانوادگی یا قومی غربت‌نشینان) اهمیت فوق‌العاده‌ای بخشیده است و به ابزاری برای توجه به این گروه‌های مهاجر به هویت خویش و انتخاب استراتژی‌های مناسب برای سیاست هویتی خویش انجامیده است. بدین ترتیب، هم در مورد هویت‌های محلی، منطقه‌ای، قومی و نژادی در یک دولت ملی و هم در مطالعات مربوط به دیاسپورا موضوع «حافظه» و سیاست مرتبط به آن، نشانه‌ای آشکار از توجه به گذشته و حافظه را نمایان می‌سازد. (ذکائی، ۱۳۹۰: ۸۱).

در قرن‌های اخیر عوامل بسیاری باعث شده تا شرقی‌ها برای تثویز کردن و صورت‌بندی رفتارهای خود از الگوهای تجربه شده غرب استفاده کنند. دو جنگ

^۱ Charles Pierre Baudelaire (۱۸۲۱-۱۸۶۷)

^۲ Walter Bendix Schönflies Benjamin (۱۸۹۲-۱۹۴۰)

^۳ Georg Simmel (۱۸۵۸-۱۹۱۸)

^۴ Passages

حافظه تاریخی شهر در رمان *سماء قریبه من بیتنا* ۳

جهانی در نیمه نخست قرن بیستم باعث شد تا تجربه انسان غربی در مواجهه با حوادث ناشی از جنگ، منجر به ظهور گرایش‌ها و مکاتب مختلف در هنر و ادبیات شود و در همین راستا، ژانرهای جدیدی مانند رمان که ریشه در تجربیات زندگی کلاسیک شهری آنها داشت، عرصه‌ای نو برای تجدید حیات و تحول خویش یافت. یکی از این تجربیات، خوانش شهر و گشودن رمزهای آن از طریق شناسایی بافت‌های خاطره در شهر است که نمونه‌های غربی زیادی در ادبیات جهان دارد.

از نمونه‌های خوانش شهر در رمان عربی می‌توان به رمان *سماء قریبه من بیتنا*^۱ نوشته شهلا عجیلی^۲ اشاره کرد. این رمان بیان‌گر احوال سرزمینی با قدمت فرهنگی چندهزارساله است که در اثر جنگ دچار ویرانی و نابودی شد. عجیلی در این رمان با تکیه بر حافظه و استفاده از تخیل، کوشیده تا تاریخ و جغرافیای این منطقه را ثبت کند و تصویری از سوریه در دوران قبل و پس از جنگ به روشنی ارائه نماید. شخصیت‌های اصلی رمان (جمان و ناصر) در یک سفر هوایی به مقصد عمان با یکدیگر آشنا می‌شوند و خاطرات مشترکشان از رقه و محله کودکیشان آنها را به هم نزدیک می‌کند. دوستی آنها ادامه می‌یابد و آن دو به هم علاقه‌مند می‌شوند. جمان به سرطان مبتلا می‌شود و طی دوران بیماری‌اش با دکتر یعقوب و بیمارش هانیه که او نیز به سرطان مبتلاست آشنا می‌شود. این آشنایی تأثیرات بسیار عمیقی در روحیه جمان بر جای می‌گذارد. داستان از زبان جمان روایت شده و به جز خط اصلی، خرده داستان‌های فراوانی درباره مکان‌ها، شخصیت‌ها و خانواده‌های سرشناس شهر دارد.

بدین ترتیب، این پژوهش به یک نمونه از رمان‌های عربی می‌پردازد که در آن شخصیت زخم‌دیده/جنگ‌زده شهر که دستخوش فراموشی شده، از طریق ذهنیت پرسه‌زن نویسنده/راوی با ویژگی‌هایی که والتر بنیامین برای آن قائل است، بازآفرینی و بازنمایی شده است و می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که ادراک پدید آمده از خوانش پرسه‌زن از شهر و مردمان آن به مثابه متن، چه تفاوتی با خوانش‌های سنتی دارد که شهر را صرفاً مکانی برای وقوع رخدادها و محلی برای سکونت شخصیت‌ها در نظر می‌گیرد.

پیشینه پژوهش

رمان *سماء قریبه من بیتنا* با وجود آنکه در سال ۲۰۱۶ تا فهرست آخر^۳ کاندیداهای بوکر عربی پیش رفت، اما به جز مقالات و گزارش‌هایی مروری در مجلات و

^۱ آسمانی در نزدیکی خانه ما

^۲ شهلا عجیلی (...-۱۹۷۶) استاد ادبیات معاصر عربی در دانشگاه حلب و استاد پژوهش‌های فرهنگی در دانشگاه امریکایی اردن است. دیگر آثار او عبارت‌اند از: *مجموعه داستان‌المشربیه* (ایوان) (۲۰۰۵)؛ *رمان‌های عین‌الله* (چشم‌گره) (۲۰۰۶)؛ *سجاد عجمی* (فرش ایرانی) (۲۰۱۲)؛ *مجموعه داستان سریر بنت‌الملک* (تخت‌خواب دختر شاه) (۲۰۱۶)؛ *رمان صیف مع‌العدو* (تابستانی با دشمن) (۲۰۱۸).

^۳ القائمة القصیره

روزنامه‌های معتبر عربی، در هیچ مقاله علمی پژوهشی عربی یا فارسی مورد بررسی قرار نگرفته است.

اندیشه‌های والتر بینامین درباره شهر، مضمون پژوهش‌های مختلفی بوده است. از جمله: علیرضا صیاد در مقاله‌ای با عنوان «خوانش متن به مثابه پرسه‌زنی در میان منظرهای شهری» این اندیشه‌ها را با نگاهی به کتاب *خیابان یک‌طرفه* و پروژه پاساژها به خوبی و نسبتاً مفصل بررسی کرده و در شماره ۵۷ مجله *منظر* (زمستان ۱۴۰۰) به چاپ رسانده است. مجله اینترنتی *خردمنه* نیز در شماره ۳۵ مقاله‌ای با عنوان «شهرنگاری‌های والتر بینامین» منتشر کرده و نگاهی مروری به دیدگاه‌های بینامین درباره شهر داشته است. هم‌چنین مقاله‌ای با عنوان «روان جغرافیا؛ راهی برای کنکاش در روح شهر» در تاریخ ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۸ با ترجمه آرش رضاپور از مطلبی نوشته شیوان لیونز^۱ در مجله اینترنتی ترجمان به چاپ رسیده و در آن با توجه به آرای بینامین و دیگر پژوهشگران روان جغرافیادان به موضوع پرسه‌زنی در شهر پرداخته شده است.

شهری زیر آسمان

«مظهر شهر برای انسان، منظر آن است. شهر، سوای آنچه در واقع هست، در ذهن انسان بازنمایی و خوانده می‌شود و آنچه می‌خواند، منظر شهر نام دارد. منظر شهر، حقیقت یکپارچه شهر، مرکب از کالبد و انسان‌های درون آن در نظر شهروندان است» (منصوری، ۱۳۹۷: ۳).

از سوئی، «نوشتن» یکی از عناصر مهم در ایجاد ارتباط میان افرادی است که در یک گستره شهری با هم زندگی می‌کنند. نوشتن در واقع سنگ بنای کلان‌روایت شهر و کلید تمامی مدیوم‌هایی است که این ارتباط را برقرار می‌کنند. یکی از محصول‌های جدی نوشتن، ادبیات است. «ادبیات و هنر تنها نظام‌های ادراک حسی یا بازنمایی زیباشناسانه از ابعاد گوناگون زندگی ما نیستند، بلکه یکی از مهم‌ترین کارکردهای آنها ایجاد نوعی تداوم و استمرار در عین پویایی در حافظه قومی، ملی، گروهی و اجتماعی است» (فاضلی، ۱۳۹۳، ۹۴).

«به خاطرآوری صورت خاصی از کنش است ... کنش‌های یادآورانه حتی می‌توانند در لحظات گذار دشوار به تقویت روحیه یک نسل بینجامد ... وجهی از حافظه فرهنگی فرایند است (چه کسی به خاطر می‌سپارد و به خاطر سپاری چگونه انجام می‌شود؟). وجه دیگر نتیجه عمل است (چه چیزی به خاطر سپرده شده است و حافظه چه کار می‌کند؟ چه چیزی را برمی‌انگیزد و عملیات آن چگونه است؟)» (ذکائی، ۷۵، به نقل از رودریگز و فرویتیر، ۲۰۰۷: ۹).

^۱ Siobhan Lyons

حافظه تاریخی شهر در رمان *سماء قریبه من بیتنا* ۵

والتر بنیامین^۱ (۱۸۹۲-۱۹۴۰) فیلسوف، منتقد فرهنگی و مقاله‌نویس یهودی آلمانی، رسالت نویسنده را نه به یادآوردن آنچه تجربه می‌کند، بلکه «تنیدن خاطرات» می‌داند. او تجلی دگرگونی تجربه و خاطره (هم در سطح یادآوری ارادی فردی و هم غیرارادی جمعی) در دوران مدرن را در زوال قصه‌گویی و ظهور ژانر ادبی رمان مطالعه می‌کند. برای بنیامین امروزه هنر قصه‌گویی از میان رفته است، زیرا چیزی آشنا، یعنی «توانایی تبادل تجربه» از ما سلب گردیده و تجربه بی‌ارزش شده است. در بازاندیشی‌ها و تأملات دوران مدرن، قصه‌گو که در زمره معلمان و دانایان بود و تجربه‌های خود و دیگران را دستمایه اندرزه‌هایش می‌کرد، جایش را به رمان‌نویس داده که به جای اندرز، خواننده را به خود وامی‌گذارد تا اندیشه کند. بنیامین در ارجاع به لوکاچ، رمان را شکل «بی‌خانمانی استعلایی» انسان مدرن برمی‌شمارد که «زمان» از عناصر اصلی برسازنده آن است. او هم‌چنین، زوال قصه‌گویی را با دگرگونی مرگ و خاطره همراه می‌داند. «مرگ» به مثابه رویدادی همگانی از عرصه جامعه مدرن دور شده و در عین حال، «به یادآوردن» به مثابه عنصر شاعرانه زمان، به خاطره افزوده می‌شود (نک: تاج‌بخش، ۱۳۸۳: ۷).

بنیامین از سال‌های ۱۹۲۰ مطالعات مفصلی در زمینه شهر انجام داد که مبتنی بر تجربیاتش از شهرهای مختلف نظیر: ناپل، مسکو، پاریس، ماریسی و برلین، به برداشته‌های مختلف و حتی متناقضی در اندیشه و بیان‌ش منجر گردیده و الگوهای مختلفی نظیر: کودک، باستان‌شناس، سیماشناس و پرسه‌زن را به فراخور عناصر موجود در شهرهای مختلف ارائه داده است (نک: همان: ۹-۸).

آنچه از کارهای مفصل و گسترده بنیامین در این مختصر به کار ما می‌آید این است که شهر از نظر بنیامین مکان فراموشی و نسیان است و از سوی دیگر، در هزارتوی آن، هزارتوی خاطره سر بر می‌کشد، فناپذیری را ترویج می‌کند، اما ناپایداری و فناپذیری در تمامی ساختارهای آن ریشه می‌دواند، نوید زندگی نوینی را می‌دهد و همه را در اوهام و رؤیا فرو می‌برد و سپس با سرکوب اشتیاق‌های آرمانی روند بیداری را تسهیل می‌کند (همان: ۱۴).

از دیدگاه بنیامین، خاطره ابزار تفحص گذشته نیست، بلکه صحنه‌ای است برای آن. خاطره میانجی تجربه گذشته است. کسی که در جست‌وجوی نزدیک شدن به گذشته مدفون شده خود است، باید خویشتن را مانند یک حفار جهت دهد... بیل خود را همواره در مکان‌های جدید محک زند و در مکان‌های قدیمی‌تر، تا عمیق‌ترین لایه‌ها

^۱ والتر بنیامین با ترکیب عناصر ایده‌آلیسم آلمانی، رمانتیسم، مارکسیسم غربی و عرفان یهودی، کمک‌های ماندگار و تاثیرگذاری به نظریه زیبایی‌شناسی، نقد ادبی و ماتریالیسم تاریخی کرد. او را «واپسین اندیشه‌گر» و در عین حال «نخستین تاریخ‌نگار عقاید» نامیده‌اند که راه را برای «کالبدشکافی تاریخ فرهنگی اندیشه» گشود (احمدی، ۱۳۶۶: ۷ و ۸).

کاوش کند. باستان‌شناس در رسالت خود، خاطره و شهر را به هم می‌آمیزد و تجارب کودکی را از بوته فراموشی به در می‌آورد (همان: ۱۰).

در آرای بنیامین همواره در رجوع به خاطرات، نقش مکان‌ها قوی‌تر از نقش مردم است. او در به یادآوردن آشنایی‌ها نیز هزارتویی را مجسم می‌کند و تفوق هزارتوی فضایی بر انسان را پیامد چیزبودن یا شیء بودن شهرها در دنیای مدرن قلمداد می‌کند. در آرای او فضا بر زمان حکم می‌راند... شهر جایگاه کشف گذشته و به‌ویژه گذشته شخصی است. ما از آن رو به برخی عرصه‌ها و بدنه‌های شهری ارج می‌گذاریم و به آن‌ها عشق می‌ورزیم، که دربردارنده دانش بسیاری از کودکی ما هستند و صحنه پیاپی‌های ما و گذرگاه‌های ما بوده‌اند. فضاها و عرصه‌هایی که سرشار از سرگذشت و دقایق از یاد رفته‌اند؛ اجزای گوناگون آن‌ها و دیگر مناظر شهری خاطره را می‌سازد و خاطره به شهر شکل می‌دهد (همان: ۱۱-۱۰).

این رجوع شکوه‌مندانه به حافظه در ادبیات و هنر را میلان کوندرا، رمان‌نویس نویسنده اهل چک نیز این‌گونه توصیف می‌کند: «در برابر دنیای واقعی ما که اساسا فرار و سزاوار فراموشی است، آثار هنری همچون جهانی دیگر سربلند می‌کنند، جهانی آرمانی، محکم، جهانی که در آن هر یک از جزئیات دارای اهمیت و مفهوم است، جایی که هر چه در آن است، هر کلمه و هر فراز شایسته است هرگز فراموش نگردد و به همین منظور آفریده شده» (کوندرا، ۱۳۸۵: ۱۵۷).

به باور بنیامین متن شهر را که در فضای رمان تنیده شده، نمی‌توان در حالت ساکن، با حفظ فاصله و با تعمق و تمرکز ادراک کرد، بلکه باید در میان منظرهای آن پرسه‌زنی کرد تا با محو مرز میان سوژه (خواننده-پرسه‌زن) و ابژه (متن-شهر)، مخاطب غنایم خود را از میان یادداشت‌ها، رونوشت‌ها و گزین‌گویی‌ها بردارد و هندسه رازآمیز شهر را از متن به درون خود بکشد (نک: صیاد، ۱۴۰۰: ۵۹).

رمان *سماء قریبه من بیتنا* نقشه تحولاتی است که از پایان قرن نوزدهم با عبور از دو جنگ جهانی تاکنون خاورمیانه را دربرگرفته است. داستان به طور دقیق و مفصل به توصیف کامل شهرها و مردمی می‌پردازد که گرفتار جنگ شده‌اند. نویسنده درباره جنگ و تبعات آن، آوارگی، اردوگاه‌های پناهندگی و مرگ به‌طور مفصل نوشته است. نگاه عجیلی را در پردازش خط اصلی داستان و خرده‌داستان‌های متعددی که هم‌چون جریان‌های مویرگی به بدنه اصلی داستان متصل‌اند، می‌توان مبتنی بر نظر والتر بنیامین دانست که ساختار زندگی امروز را بیش از باورها و اعتقادات، متأثر از «رخدادها» می‌داند و بر آن است که کار ادبی به شرطی مؤثر است که عمل و نوشتن متناوبا به یکدیگر تبدیل شوند و زبان را هم‌تراز زمان به پیش برد (بنیامین، ۱۳۸۵: ۴). بنیامین خاطرات ناشی از رخدادها را ناگوار نظیر جنگ را عتیقه‌های عجیب و غریبی می‌داند که در پی تکان ساختمان، از سر جای خود تکان می‌خورند و پدیدار می‌شوند (همان: ۶).

حافظه تاریخی شهر در رمان سماء قریبه من بیتنا ۷

بنا به نظر بنیامین، معنا نباید چیزی از پیش موجود و محبوس در متن باشد که توسط مخاطب متمرکز و هوشمند تسخیر گردد، بلکه معنا چیزی است که از درهم متن و مخاطب بر ساخته می‌شود، و ظهور معنا یک پروسه تعاملی و مخاطب، بر ساخته می‌شود، و ظهور معنا یک پروسه تعاملی را فرامی‌خواند. به همان منوال که رابطه‌ای تعاملی و دوطرفه میان پرسه‌زن و شهر وجود دارد، هر یک در شکل‌دهی و تکمیل مفهوم دیگری نقشی کلیدی بر عهده دارد (صیاد: ۶۰).

بخش اول رمان ۳۴۲ صفحه‌ای شهلا عجیلی، با عنوان (شب‌های انس) مقدمه‌ای تاریخی-تخیلی از بزرگ‌خاندانی است که پیشینه شخصیت‌های اصلی داستان را معرفی می‌کند.

از آغازین جمله، زمان و مکان به طور دقیق مشخص می‌شود: «غروب دوشنبه ۲۸ می ۱۹۷۴، پایان روزی از روزهای روشن بهاری، باغ ملی، مرکز شهر حلب» (عجیلی، ۲۰۱۵: ۹) و بعد تمامی جزئیات مربوط به مکان‌هایی که این پارک را احاطه کرده، بیان شده است.

پس از مقدمه، با تغییر زاویه دید از دانای کل به اول شخص، زمان حال قدری دیرتر آغاز می‌شود، وقتی شخصیت اصلی رمان، جُمان با ناصر در فرودگاه استانبول با هم همسفر می‌شوند. جُمان، استاد مردم‌شناس سوری مقیم اردن است و ناصر، مهندس شهرسازی فلسطینی تبار که کودکی‌اش را در حلب سوریه گذرانده و ساکن آمریکاست و حالا برای تشییع جنازه مادر بزرگش که در مقدمه به کودکی او اشاره شد، رهسپار عمان است.

شخصیت اصلی داستان عجیلی در شهرش گم شده است:

می‌کوشم تا خودم را پیدا کنم، خودی را که از جنگ در کشورم از دست داده‌ام. من در میان اطلاعات و آماری از زنان آواره و بی‌خانمان، آن‌ها که از بیمارانشان گریخته‌اند، غرق شده‌ام. تا همین چند ماه پیش من هم یکی از آن‌ها بودم و دو خواهرم جود و سلمی هنوز میان آنانند و هر وقت این فکر جلوی افکارم می‌پرد، دوباره افسرده می‌شوم (عجیلی: ۲۰).

این دقیقاً نکته کلیدی در دیدگاه بنیامین نسبت به شهر است. در همین راستا، سوزان سانتاگ درباره بنیامین می‌نویسد: «بنیامین ابراز می‌کند چقدر تمرین لازم است تا کسی در شهری گم شود و از حس خودجوش ناتوانی در مقابل شهر سخن به میان می‌آورد. هدف او این است که در خواندن نقشه‌های خیابان تخصص به دست آورد تا بداند چگونه راهش را بگیرد و برود و در کوچه‌ها گم شود، و مکانی را که در آن است به کمک نقشه‌های خیالی پیدا کند» (بنیامین، ۱۳۸۵: ۹۲)؛ جُمان نیز در قرار ملاقات مجددی که با ناصر می‌گذارد، احساسش را نسبت به مکان‌های شهری که وطنش نیست، محدود و متزلزل توصیف می‌کند، در حالی که در شهرش حلب همیشه قرار ملاقات‌هایش جا و ساعتی مشخص داشت. همیشه میزی در آنجا برایش رزرو بود و

همه پیشخدمت‌ها او و مهمانانش را می‌شناختند، می‌دانستند چه دوست دارد و چه زمانی با کدام دوست دیدار می‌کند (نک همان: ۲۲). این همان تعلیقی است که در تجربه سرگردانی سوژه پرسه‌زن سلطه و کنترل او را بر ابژه (شهر) از بین می‌برد و نوعی احساس سرسپردگی و شیفتگی در مواجهه با منظرهای شهری به او می‌دهد.

عجیلی از هر فرصتی برای ترسیم نقشه تاریخی - جغرافیایی شهرش استفاده می‌کند و هیچ کافه‌ای در هیچ نقطه‌ای از جهان را قابل مقایسه با تراس هتل بارون در قلب شهر حلب نمی‌داند و تک تک جزئیات اطراف آن را با تاریخچه‌اش توصیف می‌کند. او بیشترین استفاده را از جریان سیال ذهن در ضمیر ناخودآگاه شخصیت/راوی/نویسنده می‌کند و با هنرمندی، مکان‌های واقعی شهر را در تخیل خود بازتولید می‌نماید چرا که باز هم به قول سانتاگ درباره اندیشه بنیامین، کارکرد حافظه بازخوانی زندگی از آخر به اول است و موجب فروپاشی زمان می‌شود (بنیامین، ۱۳۸۵: ۹۵). ارنست بلوخ نیز زمانی گفته بود که در آثار بنیامین نکته‌های پیرامونی اهمیت دارند و مدام ایده مرکزی رها و انکار می‌شود (احمدی، ۱۳۷۶: ۵۴).

خود بنیامین هم در تحلیل رمان در جست‌وجوی زمان از دست رفته پروست، آن را نمونه‌ای عالی از رمان براساس کارکرد خاطره می‌داند، آن هم «نه فقط خاطره آدم‌ها، بل یادمان جانوران، کلیساهای، خانه‌ها، کوچه‌ها و... گذرگاه‌ها» (همان: ۵۷).

یکی دیگر از نکات مهم در کار شهلا عجیلی، درهم‌تنیده شدن نام مکان‌ها و محله‌ها با نام خاندان‌ها و خانواده‌هایی است که در آن‌ها زندگی می‌کرده‌اند، خانواده‌هایی عمدتاً از طبقه مرفه که توان جاودانه کردن نامشان را با اقامت در خانه‌های بزرگ داشته‌اند و تا چند نسل هم‌چنان ساکن آن خانه‌ها و محله‌ها هستند. بدین ترتیب، همان‌طور که اشاره شد نام و نشان شهر با خاطرات کودکی اهالی آن ماندگار می‌شود.

از سوی دیگر، راوی داستان شهروند جهان است و با اشاراتی به نشانگان وارداتی از دیگر فرهنگ‌ها، به نوعی خواننده را با سبک شهرش به عنوان یک شهر مدرن آشنا می‌کند:

شبی از شب‌های آن تابستان، باسل او را به ضیافت شبانه‌ای در قلعه دعوت کرد. قرار بود گروه رقص باله‌ای از روسیه در آن‌جا اجرا داشته باشند... هم‌گام با گام‌های رقصنده با نوای نابغه موسیقی، چایکوفسکی به خواب رفتم... (عجیلی: ۴۴).

در توصیف اثار خانه اجدادی هم نسبت اشیاء به مکان مشخص است:

کریستال اتریش، فرش ایرانی که به سبب اصلتش بر نمونه‌های چینی و آلمانی برتری دارد و میراث آباء و اجدادی است، کنسول‌ها و کریستال‌های ایتالیایی و بلغاری و چک، تابلوهای اصل نقاشان بنام سوری و عرب، مجسمه‌های سفالی و آبگینه‌های مسقطی ... (همان: ۷۵).

حافظه تا آن جا کار می کند که وقتی جمان از ناصر می شنود که در کدام خانه از محله شان زندگی می کرده، می گوید:

اگر بدانی ناصر! من می توانم تعداد شاخه هایی را که از دیوار آن باغ کوچک سر زده بود برایت بگویم، رنگ صندلی های داخل بالکن آدر یادم است، تمامی گیاهانی که در گلدان های دور بالکن بودند... درخت گنه گنه جلوی در کوچک باغ که رو به خیابان پشتی باز می شد و همیشه بسته بود، همان دری که با پسر دایی هایم جلویش بازی می کردیم (همان: ۴۹).

این خاطره بازی چندان ادامه می یابد که راوی شهر را حافظه دوم و نیمی از هویتش می خواند:

ساعت ها با هم گپ زدیم و روح گذشته را در درونمان زنده کردیم و بوی درخت های یاس و عسل و زیرفون و رطوبت عطر آگین دود مطبخ خانه های ایستگاه قدیمی بغداد. حافظه مشترک لزوماً به معنای احساس مشترک نیست، اما ناصر در چیزهای بسیار مهمی با من شریک است، در حلب، حافظه دومم، و نیمه دیگر هویتم (همان: ۶۰).

در بخش دوم رمان با عنوان «قصر البنات» (قصر دختران)، تاریخ پررنگ تر از جغرافیا می شود، هر چند شهر (حتی شهرهایی در دیگر نقاط دنیا) هم چنان جذابیت توصیفی خود را برای راوی حفظ کرده اند و شخصیت ها همواره در مکان پردازش می شوند.

در بخشی از رمان که از گفت و گوهای متعدد میان جمان و ناصر است، با نگاه فراگیر نویسنده به نماد شهر، در فضایی چند صدایی روبه رو می شویم. ناصر گرفتار شدن شهرهای منطقه به وجود داعش را به شعله ای تشبیه می کند که در جعبه کبریت افتاده است:

چوب کبریت اول که آتش بگیرد، همه چوب ها شعله ور می شوند. بغداد و قاهره و طرابلس سوختند، و حالا دمشق و پیش از آن قدس. همه اسطوره ها فرو ریخته اند! (همان: ۹۶).

اما هیچ کدام از این شهرها برای جمان اهمیتی ندارد:

خانه من نه در دمشق است و نه در قدس... البته که من از این اتفاقات ناراحتم اما اسطوره من [شهرم] رقه است (همان).

در مقابل، ناصر که فلسطینی تبار است، خود را متعلق به هیچ شهری نمی داند تا برای آن بجنگد:

اصلاً یادی از آن نمی کنم، نه فقط در گفتارم که حتی در ذهنم. اصلاً نمی دانم چگونه یک آدم می تواند به شهری تعلق داشته باشد و دلش برای آن تنگ شود، همان اندازه که پدر و پدربزرگ و پدر پدربزرگش به آن تعلق داشتند. من اصالتاً متعلق به جایی هستم، زادگاهم جای

دیگری است و زندگی‌ام میان جاهای مختلف تقسیم شده است
(همان: ۹۷).

در ادامه به روال روایت‌گری عجیلی، ناصر از تاریخچه زندگی خاندانش می‌گوید:
سال ۱۹۴۷ که از سوی سازمان ملل متحد پیشنهاد شد بحران
فلسطین با تقسیم این کشور به دو دولت با نظارت بین‌المللی در قدس
حل شود، [شهر] حيفا نصیب اسرائیل شد، و این گونه بود که ما آن‌جا
را ترک کردیم... (همان: ۹۸).

رمان سماء قریبه من بیتنا رمانی است در ستایش شهرها. اصلاً آدم‌ها با
شهرهایشان هویت خود را می‌یابند و بازنمایی می‌کنند. این شهرها می‌تواند شهرهای
آباء و اجدادی هرگز ندیده باشند، یا زادگاه ترک‌شده‌ای که جز تصاویری از کودکی
چیزی از آن‌ها در یاد نیست، شهرهایی که شخصیت‌ها به اجبار از آن‌ها کوچ کرده‌اند
و شهرهایی که به اجبار در آن‌ها مسکن گزیده‌اند. شهرهایی که جنگ آن‌ها را ویران
کرده است و جز خاطراتی مبهم در ذهن ساکنانشان اثری از آن‌ها یافت نمی‌شود.
عجیلی حتی از محل‌های سکونت موقت هم با جزئیات و توصیفات فراوان سخن
به میان آورده: اردوگاه‌های پناهندگانی که شاید تا آخر عمر مجبور به زندگی در آن‌ها
باشند. پناهندگانی که پیش از این خانه و کاشانه داشته‌اند و حال جنگ و تجاوز و
اشغال آن‌ها را آواره کرده است.

در روایت عجیلی می‌توان به نقش جنسیت در پردازش داستان نیز اشاره کرد.
«زنانه شدن حافظه به معنای افزایش نقش نمادهای زنانه در فرایندهای به خاطر
سپردن و فراموشی است؛ به این معنا که جامعه دارد به جنسیت حساسیت بیشتری
پیدا می‌کند و چون به نقش‌های جنسیتی حساس‌تر شده، اموری که مربوط به
نقش‌های جنسیتی است مهم‌تر شده است (فاضلی، ۱۳۹۳، ۱۱۴). این زنانگی هم در
سطح روایت، هم پردازش شخصیت‌ها و هم تمامی توصیفات کلی و جزئی که جهان
رمان را می‌سازد مشهود است که به طور آگاهانه در استفاده از حافظه برای بازنمایی
واقعیت به کار گرفته شده است.

نتیجه‌گیری

رمان *آسمانی نزدیک خانه ما* بازنمایی زندگی از طریق بیان تجربیات آمیخته با
تخیلی است که زندگی پرتلاطم شهروندان منطقه خاورمیانه را در رویارویی با
تحولاتی که زاینده سیاست‌های جهانی در عصر مدرن است، بیان می‌کند.
چشم‌اندازهای شهری، از درون رؤیاهای جذاب دوران کودکی و خاطرات دوران
بزرگ‌سالی بیرون کشیده شده‌اند و تجربه‌ی راوی مشابه پرسه‌زنی و بازی کودکانه در
میان ویرانه‌هاست. می‌توان ادعا کرد که عجیلی تجربه‌ی نمادین آفرینش‌گری پس از
ویرانگری را در اندیشه‌های بنیامین، به طور عینی در داستان شهر خود بازسازی کرده
است. شهری که نظم کهنه آن نه در ذهن، بلکه بر اثر جنگی واقعی و خانمانسوز از

میان رفته است و خلق و آفرینش نه در عین، بلکه در ذهن نویسنده صورت گرفته است.

نویسنده بیشترین استفاده را از مناظر شهری برای ایجاد تداعی‌ها، همانندی‌ها و خاطرات مشترک جمعی مردم شهرش نموده است و استعاره‌هایی نظیر سوگ در فقدان والدین و نجات شخصیت اصلی از بیماری سرطان، واقعیت‌هایی نظیر از دست رفتن گذشته و امید به بهبود اوضاع در آینده را به منظور التیام دردهای ناشی از بحران‌های مداوم اکنون به کار گرفته است. شخصیت اصلی داستان عجیلی، همان پرسه‌زن گمشده در شهر بنیامین است که از میان خرده‌ریزها و قطعه‌های ویران شهر، ساختارهای ذهنی جدیدی را خلق می‌کند تا مخاطب نیز به نوبه خود به واسازی آنها و آفرینش ساختارهای جدید دست بزنند.

توجه به این نکته نیز ضروری است که این دیالکتیک میان عین و ذهن که به طور مداوم در فرایند خواندن رمان صورت می‌گیرد و خود ناشی از تجربه بازخوانی حافظه نویسنده در هنگام نوشتن است، تجربه‌ای گروهی، جسمانی، متحرک و پویاست. در واقع، انرژی ناشی از تن‌ها و حافظه‌ها از واقعیت متخیل به درون متن نفوذ کرده و پژواکی ذهنی - عینی در وجود مخاطب گروهی ایجاد می‌کند که می‌تواند در تعامل با رخدادها و جنگ‌های در حال وقوع جهان پیرامون «اکنون»، تجربه از سرگذشته نویسنده را به طور دائم و پیاپی رؤیاپردازانه بازسازی و بالاتر از آن، قضاوت کند.

منابع:

- احمدی، بابک (۱۳۶۶)، *نشانه‌ای به رهایی؛ مقاله‌هایی از والتر بنیامین*، تهران، نشر تندر.
- بنیامین، والتر (۱۳۸۵)، *خیابان یک‌طرفه*، ترجمه حمید فرازنده، تهران، نشر مرکز، چ ۵.
- تاج‌بخش، گلناز (۱۳۸۳)، «والتر بنیامین: دگرگونی تجربه و خاطره در عصر جدید و کلانشهر مدرن»، *نشریه هنرهای زیبا*، شماره ۲۰، صص ۱۶-۵.
- ذکائی، محمدسعید (۱۳۹۰)، «مطالعات فرهنگی و مطالعات حافظه»، *مجله مطالعات اجتماعی ایران*، دوره پنجم، شماره ۳، پاییز، صص ۹۶-۷۲.
- صیاد، علیرضا (۱۴۰۰) «خوانش متن به‌مثابه پرسه‌زنی در میان منظرهای شهری»، *مجله منظر*، دوره ۱۳، شماره ۵۷، صص ۶۳-۵۲.
- عجیلی، شهلا (۲۰۱۵)، *سماء قریبه من بیتنا*، لبنان، انتشارات ضفاف.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۳)، *تاریخ فرهنگی ایران مدرن*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فدرستون، مایک (۱۳۹۹)، *زیبایی‌شناختی کردن زندگی روزمره*، ترجمه مهسا کرم‌پور، *مجله ارغنون*، ج ۱۹، چ ۵.
- کوندرا، میلان (۱۳۸۵)، *رمان، حافظه، فراموشی*، ترجمه خجسته کیهان، تهران، انتشارات علم.
- منصوری، سید امیر (۱۳۹۷)، «منظر مردمی شهر»، *مجله منظر*، سال ۱۰، دوره ۳، شماره ۴۴.